

ترکان غز و مهاجرت ایشان

به ایران

( بقیه از شمارهٔ پیش )

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی  
بقلم:

محمد جواد مشکور

( دکتر در تاریخ )



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی

# ترکان غز و مهاجرت ایشان

## به ایران

نوشته : محمد جواد مشکور

( دکتر در تاریخ )

اما آن غزانی که به ری رفته و در آنجا مسکن گزیدند به «غزان عراقی» موسوم گشتند، بوقا، قزل، یغمر، ناصقلی. اینان در سرراه خود دامغان و سمنان و خوار و اسحاق آباد را غارت کرده به «مشکویه» از نواحی ری درآمدند. تاش فراش با سه هزار سوار و چند زنجیرفیل قصد ایشان کرد، غزان پنج هزار تن بودند به تاش فراش حمله آورده و فیلی را که مرکوب او بود بکشتند و گروه بسیاری از سپاهیان کرد و لشکریان خراسان را هلاک ساختند و فیلان و اموال سپاه را به غارت بردند. سپس به ری یورش آورده آن شهر را محاصره کردند، ابوسهل حمدونی بالشکریانش به قلعه طبرک پناه جستند. غزان به شهر درآمدند و چندین محله را غارت کردند. پس از آن نبردی بین ابوسهل و غزان روی داد و در آن جنگ خواهرزاده یغمر و عده ای دیگر از ترکان غز اسیر شدند. غزان از شهرری بیرون رفته به آذربایجان رهسپار شدند و این واقعه در سال ۴۲۷ هجری روی داد. چون علاءالدوله صاحب اصفهان و ری از رفتن غزان آگاه شد دیگر باره به ری درآمد و نسبت به سلطان مسعود اظهار اطاعت کرد، و برای آنکه ابوسهل حمدونی را مانع کار خود می دید علیرغم او ترکان غز را به ری دعوت کرد و به ایشان وعده داد که در اطراف آن شهر اقطاع هائی واگذار کند. آنگاه هزار و پانصد ترک که پیشوای آنان

قزل نامی بود به ری در آمدند و در آنجا بماندند . علاءالدوله با ایشان مهربانی کرد . دیری نگذشت که ترکان غز دیگر باره سر به شورش برداشتند و به قتل نفوس و نهب اموال مردم پرداختند . علاءالدوله ناچار به ابوسهل حمدونی که رقیب او بود و در آنگاه در طبرستان میزیست نامه نوشت و با او پیمان بست که در طاعت مسعود بماند ابوسهل پس از آن به نیشابور رفت و علاءالدوله در ری بماند.<sup>۵۱</sup>

غزانی که به آذربایجان رفته بودند به پیشوایی سرداران خود : کوکتاب ، منصور دانا در سال ۴۲۹ مراغه را گرفته مسجد جامع آن شهر را آتش زدند ، سپس از آنجا دیگر باره به ری آمده آن شهر را محاصره کردند . فنا خسرو بن مجدالدوله و کامروای دیلمی صاحب ساوه به سبب اختلافی که با علاءالدوله داشتند علیه او به ترکان یاری می کردند . علاءالدوله ناچار از ری به اصفهان گریخت . غزان به شهر ری در آمده به قتل و غارت پرداختند ، و در آنجا پنج روز مانده انواع فجایع و فسق و فجور را با زنان شهر مرتکب شدند . چون علاءالدوله به اصفهان گریخت عده ای از غزان او را دنبال کردند ولی به وی نرسیدند . ایشان در سر راه خود کرج ابودلف را که در محل کهرود اراک قرار داشت و شهری معتبر بود غارت کردند و در آنجا اعمالی زشت مرتکب شدند . در سال ۴۳۰ هجری غزان با امیران خود کوکتاب ، بوقا و غزغلی ، به همدان در آمدند و فنا خسرو بن مجدالدوله با عده ای کثیر از مردم دیلم به ایشان یاری می کردند . ترکان غز به دستیاری دیلمیان همدان را سخت غارت کرده به کشتار مردم آن پرداختند . سپس به ابوالعجاج بن علاءالدوله نامه نوشته با وی صلح کردند و زنی را که از ایشان خواستگاری کرده بود برای او فرستادند . ابوالعجاج اطمینان یافته به پیشواز ایشان رفت . هنوز به پیش ایشان نرسیده بود که ناگاه هجوم آورده بنه و چارپایان

۵۱ - ابن اثیر ج ۹ ص ۳۷۷-۳۸۱

اورا غارت کردند. ابوکالیجار بگریخت، پدرش علاءالدوله کابویه از آن واقعه آگاه شد با سپاهی از اصفهان بیامد و بر غزان ظفریافت و گروهی را بکشت و عده‌ای از ایشان را اسیر کرد و فیروز و مظفر بسه اصفهان باز گشت.

چون ابراهیم ینال از جانب طغرل بیک در سال ۴۳۳ بهری آمد، ترکان- غز از بیم ری را گذاشته به آذربایجان آمدند و از آنجا با سرداران خود بوقا و ناصغلی به دیار بکر رفتند و آن نواحی را غارت کردند و منصور بن غزغلی با اتباع خویش در ولایت جزیره باقی ماندند. بعضی از ایشان به موصل آمدند و رئیس آن شهر را که قرواش نام داشت گریزان ساختند. سپس قرواش لشکری گرد آورده با ایشان بجنگید و عده کثیری از آنان را بکشت و سرهای ایشان را به بغداد فرستاد.<sup>۵۲</sup>

**مقتار گردیزی درمهاجرت غزان گردیزی در تاریخ خود (تالیف سال- ۴۴۳هـ)** - در آغاز حال ترکان مینویسد: «در سال ۳۹۶» خبر رسید امیر محمود را که ترکان از آب (جیحون) گذاره شدند. و بخراسان آمدند و پراکنده شدند هنوز ترکان قرار نگرفته بودند که خبر آمد که امیر محمود از هندوستان باز آمد.

ترکان متحیر ماندند و بنواحی مرور و دوسرخس و نسا و باورد همی گشتند ارسلان جاذب از پس ایشان همی شد شهر بشهر و آنچه بدست آمدند همه گرفت و کشت . . . . . سپس در ابتدای حال ترکان سلجوقی مینویسد: اندرین وقت (۴۱۶هـ جری) که امیر محمود به ماوراءالنهر بود فوجی مردم از سالاران و پیشروان ترکستان پیش او آمدند و بنا لیدند از ستم امراء ایشان برایشان، گفتند. ما چهار هزار خانه‌ایم اگر فرمان باشد، خداوند ما را بپذیرد که از آب گذاره شویم، و اندر خراسان وطن سازیم اورا از ما راحت باشد، و ولایت اورا از ما فراخی باشد، که ما مردمان دشتی‌ایم، و گوسفندان فراوان داریم و اندر لشکر او از ما انبوهی باشد

۵۲ - ایضاً تاریخ ابن اثیر ج ۹ ص ۳۸۲-۳۹۱

امیر محمود را رغبت افتاد، پس دل ایشان گرم کرد و مثال داد تا از آب (جیحون) گذاره آیند، و ایشان بحکم فرمان او چهار هزار خانه از آب گذاره آمدند. و اندر بیابان سرخس و فراوه و باورد (ابیورد) فرود آمدند و خر گاهها بزدند. چون امیر محمود از آب گذاره آمد، امیرطوس ابوالحرث ارسلان جاذب پیش او آمد گفت. این تر کمانان را اندر ولایت چرا آوردی، این خطا بود که کردی. اکنون همه را بکش و یا بمن ده که تا انگشتهای نرایشان ببرم تا تیر نتوانند انداخت. امیر محمود را عجب آمد و گفت: بی رحم مردی و سخت سطر دلی پس امیرطوس گفت. اگر نکنی بسیار پشیمانی- خوری او همچنان بود و تابدین غایت هنوز بصلاح نیامده است (پس از آن ترکان فساد کردند و امیر محمود) اندر سنه ۴۱۹ سوی طوس (لشکر) کشید و بفرمود تافوجی انبوه از لشکر باسالاری چند با امیر طوس برفتند بحرب تر کمانان، چون بنزدیک رباط فراوه رسیدند جنگ پیوستند و برایشان ظفر یافتند، و چهار هزار سوار معروف از تر کمانان بکشتند و بسیاری را دستگیر کردند، و باقی بهزیمت رفتند سوی بلخان و دهستان (در جرحان نزدیک خوارزم) و فساد ایشان اندر آن ولایت سهل تر گشت.<sup>۵۳</sup>

### غزان در آذربایجان

غزان چون به آذربایجان رسیدند و هسودان میلان که غالباً با رومیان و ارمنیان و گرجیان و حکام اطراف در جنگ بود آمدن این گروه دلبر و تازه- نفس را مفتنم شمرده ایشانرا در همان اوایل سلطنت خویش در سپاه خود بپذیرفت.

این خر گاهیان یا چادر نشینان ترك در شجاعت و تیر اندازی در آن روز کار شهره آفاق بودند چنانکه قطران تبریزی که شاعر دربار و هسودان بود در مدح آن پادشاه به این ترکان و دلیری ایشان اشارت کرده است:

۵۳- ذین الاخبار گردیزی به تصحیح عبدالعی حبیبی طبع بنیاد فرهنگ

س ۱۷۸ - ۱۸۹ - ۱۹۲

نه با سپاه تو دارد درنگ هیچ حصار نه با سنان تو گیرد قرار هیچ سپاه .  
 بدین مبارز خر گاهیان سخت کمان شکفت نیست که بر آسمان زنی خر گاه  
 این ترکان غز در آذربایجان آرام ننشسته و به بلاد اطراف تاخته به کشتار  
 و غارت پرداختند. چامچیان مورخ معروف ارمنی در حوادث سال ۱۰۲۱ میلادی

(۱۱۴۱ هـ) مینویسد :

### وقایع گاهنامه میرزا لطف‌الله

در این سال ترکان که همچون تند سیلی به آذربایجان رسیده بودند به  
 ارمنستان و به ناحیه واسپورگان هجوم آوردند و دست‌تپاول بگشادند. شاپور  
 سردار واسپورگان با سپاه خود به وسطان بیاری « سنکریم » امیر آرجرونی  
 رفت، چون بدانجا رسیدند از دور گروهی انبوه از ترکانرا دیدند که همگی  
 همچون زنان گیسوان فروهشته و کمانهای ایشان بس سخت و محکم بود و  
 ارمنیان که تا آنگاه چنین مردمی را ندیده بودند سخت بترسیدند. ترکان  
 که از دور می‌جنگیدند گروهی از ارمنیانرا با تیرهای خود از پای درآوردند.

بقول مورخان ارمنی هجوم این ترکان به آذربایجان و ارمنستان چنان  
 وحشت در دلها افکنده بود که سنکریم پادشاه سلسله آرجرونیان ارمنستان  
 تختگاه خود واسپورگانرا به واسیل امپراتور روم شرقی واگذار کرده  
 خود با خانواده و سپاه و یک سوم از مردم کشورش واسپورگان که به چهارصد  
 هزار تن میرسیدند به شهر سیواس در آناتولی پناه برد و در آنجا اقامت گزید.  
 گروهی دیگر از ترکان غز پس از نهب و غارت خراسان و شکست  
 سلطان مسعود غزنوی روی بری نهاده و آن شهررا بگشادند در حوالی (۱۰۲۹ هـ)  
 درری دو دسته شدند.

دسته‌ای از ایشان که بقول ابن‌اثیر شماره آنان به هزار و پانصد تن میرسید  
 در آنجا مانده، و دسته‌ای دیگر بسرداری بوقاو کو کتاش و منصوردانا روانه  
 آذربایجان شدند و بدیگر هم نژادان خود در سپاه امیر و هسودان پیوستند  
 ولی در آن سامان آرام نمی‌نشستند و فتنه‌ها برپا می‌کردند.

ابن اثیر مینویسد که وهسودان دختری از غزان بگرفت تا باین پیوند خویشاوندی آنانرا رام خود سازد، ولی ترکان دست از یغماگری و خرابکاری برنداشتند و در همان سال بمراغه تاخته و مردم بسیاری را بکشتند و مسجد جامع شهررا آتش زدند.

چون کار بیدادگری ترکان در آذربایجان بالا گرفت امیروهسودان در (۴۳۰ هـ) بیاری خواهرزاده خود ابوالهیچاء بن ربیب الدوله که رئیس کردان هذبانی بود با گروهی از ایشان که سردار ایشان بوقا و منصور و کوکتاش بودند جنگیده آن ترکانرا از آن سرزمین بیرون راند و آنان بری و همدان و قزوین رفتند.

دسته‌ای دیگر که در آذربایجان مانده بودند باز سرکشی و بیدادگری آغاز کردند تا اینکه بقول ابن اثیر در سال ۴۳۲ امیروهسودان بن مملان بزرگان آنانرا در تبریز به میهمانی دعوت کرد و سی‌تن از ایشانرا بگرفت و گروهی از آنانرا بکشت.

اما این دسته نیز در دیار بکر آرام ننشستند به یغماگری و کشتن مردم پرداختند و بموصل دست یافته کشتار فراوان در آنجا کردند، ولی در این میان امیر قرواش عقیلی صاحب موصل که از آن شهر گریخته بود سپاهی گرد آورده در سال (۴۳۵ هـ) ترکانرا شکست داده بسیاری از ایشانرا بکشت. اما غزانی که از این مهلکه جان بدر بردند برای بار چهارم به پناهگاه دیرین خود آذربایجان باز گشتند و همین ترکان بودند که بادیگر هم نژادان خود در آذربایجان مانده بتدریج زبان خودرا در آن استان رواج دادند.

در آن هنگام که غزان در بلاد عراق و آذربایجان مشغول قتل و غارت بودند ابوطاهر جلال الدوله بن مشرف الدوله فرمانروای عراق نامه‌ای در شکایت ترکان غز به طغرل بیک پادشاه سلجوقی نوشت. طغرل در پاسخ او مرقوم داشت که: از بابت اینکه این ترکمانان که بندگان و خدمتگزاران و رعایای ما هستند و به چنین فجایع ناگواری دست زده‌اند پوزش می‌خواهم



و گفت: چون ما برای تدبیر امر فرزندان محمود بن سبکتکین نهضت کردیم این ترکان از اشتغال ما استفاده کرده به ری ریختند و در آنجا به سرکشی و عصیان پرداختند ما سپاهی از خراسان برای سرکوبی ایشان روان کرده ایم و امیدواریم ایشان را به اطاعت خود در آوریم و کیفر ترمرد و سرپیچی آنان را دیر یا زود بدهیم.<sup>۵۴</sup>

### ترکان غز در روزگار مسعود غزنوی:

از تفحص در کتاب تاریخ بیهقی می توان دریافت که ترکان غز در کنار هم نژادان سلجوقی خود از آشفتگی اوضاع دولت غزنوی استفاده کرده پیاپی به خراسان می ریختند و به نهب و غارت اموال مردم می پرداختند. اما این ترکان غز که بقول تاریخ بیهقی و تواریخ دیگر «ترکمان» خوانده می شدند برخلاف ترکان سلجوقی داعیه سلطنت و فرمانروائی نداشتند بلکه تنها به غارت و چپاول اموال مردم قناعت می کردند، حتی بعضی از سران ایشان چون شاه ملک که ذکر او بزودی خواهد آمد با غزنویان علیه ترکان سلجوقی همدست بودند. ما اینک به ذکر اخبار ترکمانان غز در روزگار سلطنت مسعود بنسب به روایت ابوالفضل بیهقی می پردازیم:

بیهقی از خطایائی که بر سلطان مسعود گرفته یکی آوردن ترکمانان غز به خراسان است چنانکه گوید:

«دیگر آن سهو بود که ترکمانان را که هسته (یعنی طعمه) خراسان بخورده بودند و سلطان ماضی (یعنی سلطان محمود) ایشان را به شمشیر به بلخان کوه انداخته بوده استمالت کردند و بخواندند تا زیادت لشکر باشد. و ایشان بیامدند: قزل و بوقه و کوکناش و دیگر مقدمان و خدمتی چند سره بکردند و آخربیا زردند و بسرعادت خویش که غارت بود باز شدند . . . . تا سالاری چون تاش فراش و نواحی ری و جبال در سرایشان شد.»<sup>۵۵</sup>

۵۴ - تاریخ ابن اثیر ج ۹ ص ۳۸۹ و حوادث سالهای ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۲، ایضاً: کروی - شهریاران گمنام ج ۲ ص ۶۱-۸۳.

۵۵ - تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر عنی و دکتر فیض، تهران ۱۳۲۴ ص ۶۸.

باز می‌نویسد: «امیر مسعود رضی‌الله‌عنه يك روز بار داد پس از نماز بامداد نامه صاحب بریدری رسیده بود که تر کمانان به هیچ حال آرام نمی‌گیرند و تاخیر پسر یغمر بشنوده‌اند که از بلخان کوه به بیابان در آمد بالشکری، تا کین پدر و کشتگان باز خواهد، از لونی دیگر شده‌اند و از ایشان زمان زمان فسادی خواهد رفت. سپهسالار تاش و طاهر بدین سبب دل مشغول میباشند... من که ابوالفضل ام ایستاده بودم که نوبت مرا بود و استادم بونصر نیامده بود امیر مرا آواز داد که کس فرست تا بونصر بیاید... در ساعت بونصر بیامد و امیر باوی خالی کرد»<sup>۵۶</sup> سپس سلطان بفرمود تا نامه به طاهر بنوشتند و بوسهل حمدونی (حمدوی) فرمان قلع و قمع آنان را داد.

در جایی دیگر ابونصر مشکان در دفع تر کمانان غز به سلطان چنین پیشنهاد میکند: «رأی در ستر بنده آنست که خداوند به مرو رود که این تر کمانان در حدود آن ولایت پراکنده‌اند و بیشتر نیرو بر جانب بلخ و تخارستان می‌کنند تا ایشان را برانداخته آید و دیگر تا مسدد ایشان از ماوراءالنهر گسسته شود که منهبان بخارا و سمرقند نبشته‌اند که دیگر مفسدان (یعنی سلجوقیان؟) تا از جیحون بگذرند و چون رایت عالی به بلخ و جیحون نزدیک باشد در مرو که واسطه خراسان است، این همه خلل‌ها زائل شود. امیر گفت همچنین است؛ اکنون باری روزی چند به سرخس بباشیم تا نگریم حالها چگونه گردد»<sup>۵۷</sup>

در جای دیگر می‌نویسد که: ابونصر مشکان نامه صاحب دیوان سوری را بر خواند در آن نبشته بود که: «سلجوقیان وینالیان سواری ده هزار از جانب مرو به نساء آمده‌اند و تر کمانان که آنجا بودند و دیگر فوجی از خوارزمیان، سلجوقیان ایشان را پیش خود بر پای داشتند و محل آن ندیدند».

۵۶- تاریخ بیهمی ص ۳۹۷.

۵۷- تاریخ بیهمی ص ۴۳۸.

در تاریخ بیهقی هرجا مراد غزان باشد کلمه تر کمانان، و هرجا مراد سلجوقیان باشد عبارت تر کمانان سلجوقی یاد شده است.<sup>۵۸</sup>  
و نیز می نویسد: «در این میان قاصدان صاحب دیوان خراسان، و عراقیان (غزان) که بدانها پیوسته اند دست بکار زده اند».<sup>۵۹</sup>

در جای دیگر می نویسد: که سلجوقیان نامه به وزیر سلطان مسعود خواجه عبدالصمد نوشته گفتند که: «در خراسان تر کمانان دیگر هستند و راه جیحون و بلخان کوه گشاده است و این ولایت که سلطان بماسلجوقیان داده است تنگ است و این مردم را که داریم در بر نمی گیرد. باید که خواجه بزرگ به میان کار آید و از سلطان بخواهد تا این شهر کها که به اطراف بیابان است چون مرو و سرخس و باورد (ایبورد) را بما دهند، تا ما لشکر خداوند سلطان باشیم و خراسان را از مفسدان پاک کنیم و اگر خدمتی باشد به عراق یا جای دیگر این کار تمام کنیم». منظور از سلجوقیان در این نامه آن بود که سلطان مسعود بعضی از شهرهای خراسان چون مرو و سرخس و ایبورد را به ایشان واگذار تا آنان درازای آن خراسان را از ترکان غز پاک کنند و اگر لازم باشد به عراق روند و آنان را نیز از آنجا برانند.<sup>۶۰</sup>

### شاه ملک غز در خدمت غزنویان

شاه ملک یکی از سران نامدار ترکان غز بود و از پیش با سلجوقیان دشمنی داشت از این رو به دستور سلطان مسعود بنه ایشان را غارت می کرد.<sup>۶۱</sup>  
بیهقی می نویسد: «و میان این سلجوقیان و شاه ملک تعصب قدیم و کینه صعب و خون بود، و شاه ملک جاسوسان داشته بود و چون شنود که این قوم در حدود خوارزم قرار گرفته اند از جند که ولایتش بود در بیابان براسب نشسته

۵۸- ایضاً تاریخ بیهقی ص ۴۷۰، ۴۹۰، ۴۹۳.

۵۹- تاریخ بیهقی ص ۴۹۷.

۶۰- ایضاً تاریخ بیهقی ص ۵۰۵.

۶۱- بیهقی ص ۴۴۰.

و بالشکری نیرومند به ناگهان سحر گاهی بر سر آن تر کمانان رسید و ایشان را غافلگیر کرده در ذی الحجّه سال ۴۲۵ سه روز از عید اضحی گذشته ایشان را سخت فرو گرفت و هفت هشت هزار تن از آنان بکشت ، و بسیار اسب و زن و بچه ببرد، گریختگان از گذرگاه خوارزم که خواره نام داشت از جیحون بگذشتند و چون زمستان بود از روی یخ عبور کردند در حالیکه اسبان برهنه داشتند به رباط نمک آمدند. هارون پسر التونتاش خوارزمشاه که می خواست از ترکان سلجوقی بر ضد غزنویان استفاده کند ، از شنیدن خبر شکست ایشان بدست شاه - ملك غمگین شد . پس التونتاش بقیة السیف لشکر سلجوقی را گرد آورد و به آنان قوت قلب ، داد سپس رسولی سوی شاه ملك فرستاد و گفت : بیامدی و قومی را که بمن پیوسته اند و لشکر من بودند ویران کردی . اکنون باید با من دیدار کنی و تو مرا باشی و من ترا ، و آزاری و وحشتی که میان تو و سلجوقیان افتاده است برداشته آید . شاه ملك پاسخ داد من بر این جانب جیحون خواهم بود و تو بر آن جانب جیحون فرود آی تا رسولان به میانه در آیند و آنچه نهادنی است نهاده آید . چون عهد بسته آید من در زورقی به میان جیحون آمیم و تو هم همچنین بیایی تا دیدار کنیم ، و فوجی قوی از مردم خویش بتو دهم تا بدین شغل که در پیش داری تو را دستیار باشند ، و من سوی جند باز گردم . اما شرط آنست که در باب سلجوقیان سخن نگوئی با من به صلح ، که میان هردو گروه خون و شمشیر است . هارون پسر التونتاش بالشکری آراسته قریب سی هزار سواره و پیاده در سه روز باقیمانده از ذی الحجّه سال ۴۲۵ بر کنار آب در برابر شاه ملك نزول کرد . شاه ملك چون بسیاری سپاه او را بدید بترسید و با کسان خود گفت ما را کاری بر آمد ، صواب آنست که گرگ آشتی کنیم و باز گردیم ، و هنر بزرگ آنست که این جیحون در میان است ....

ناگاه بی‌خبر هارون ، شاه ملك لشکر خود را کنار کشیده راه جند و ولایت خویش بگرفت و بشتاب برد . چون خبر به هارون رسید گفت این مرد دشمنی بزرگ است ... باز گشت و به خوارزم باز آمد و مردم از هر جانب روی بدو نهادند و او و سلجوقیان را به مرد و سلاح یاری دادند . دیری نگذشت که هارون التوتناش به تحریک سلطان مسعود کشته شد و برادر او اسماعیل ملقب به خندان بجای او نشست .

پس از آن سلجوقیان از بیم شاه‌ملك و لشکر او از آب بگذشتند و از خوارزم به خراسان آمدند و بانهد سوار در جانب مرو و نسا نشستند ، و هر روز عده ایشان بیشتر می‌شد . چون کار سلجوقیان بالا گرفت سلطان مسعود برای قلع و قمع آنان مصلحت دید که حکومت خوارزم را به شاه ملك یعنی دشمن دیرینه ایشان دهد . سپس شاه ملك در روز آدینه ششم جمادی‌الآخر سال ۴۳۲ در صحرای اسیب با خوارزمیانی که از سلجوقیان حمایت می‌کردند جنگ کرد و آنانرا شکست سختی داد و اسماعیل رئیس ایشان بگریخت و به نزد سلجوقیان رفت . شاه ملك در روز پنجمشنبه پانزدهم شعبان سال ۴۳۲ بر تخت خوارزم بنشست و به نام امیر المؤمنین خلیفه عباسی و سلطان مسعود خطبه کرد ، غافل از آنکه چند روز پیش از آن تاریخ سلطان را به قلعه « گیری » ( کسری ) کشته بودند .

چندی نگذشت که سلجوقیان بر مملکت غزنویان مسلط گشتند و شاه‌ملك نیز سرانجام به دست ایشان افتاد و بازن و فرزند همگی از میان رفتند . ۶۲ در اینجا کتاب تاریخ بیهقی هم به پایان سرانجام شاه‌ملك نیز تمام می‌شود . دنباله داستان غزان در روزگار سلجوقیان دراز است . مهمترین این وقایع فتنه غز در ۵۴۸ هجری در روزگار سلطان سنجر است . غزان در آن

۶۲ - کتاب تاریخ بیهقی ص ۴۴۰ ، ۶۸۲ ، ۶۸۶ ، ۶۸۹ ، ۶۹۰ ، ۶۹۱

سال سلطان را در نزدیک بلخ شکست داده او و همسرش را اسیر کردند. ناصرالدین ابوشجاع طوطی و دیگر امیران غزسلطان و زوجه‌اش را تا ۵۵۱ تحت نظر داشتند. سلطان پس از مرگ زنش در اسارت، فرصتی یافته بگریخت و به مرو آمده دیگر باره بر تخت نشست و پس از یکسال از غصه این شکست و مرگ همسرش در قوچان بیمار شده در گذشت (۵۵۲ هـ).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی